



دفاعیات کارگر قهرمان و انقلابی جانفشان

هوشنگ تره گل

عضو برجسته‌ی رهبری "گروه جاوید آرمان خلو"

COMMUNISM



دفاعیات کارگر قهرمان و انقلابی جانفشان، هوشنگ تره گل عضو
برجسته‌ی رهبری "گروه جاوید آرمان خلق" در بیدادگاه‌های
رژیم پهلوی به تاریخ ۱۳۵۰ / انتشار مجدد: گروه شورش / تاریخ
انتشار مجدد: اردیبهشت ۱۳۹۴

WWW.SHOURESH-IRAN.BLOGSPOT.COM

[EMAIL: SHOURESH.MAGAZINE@GMAIL.COM](mailto:SHOURESH.MAGAZINE@GMAIL.COM)

مقدمه‌ی گروه شورش:

بر آن شدیم که به مناسبت اول ماه مه ۱۳۹۴ روز جشن مبارزه‌ی تاریخی طبقه کارگر، دفاعیات کمونیست انقلابی هوشنگ تره گل در بیدادگاه‌های رژیم پهلوی از گروه "جاوید آرمان خلق"^۱ را تایپ مجدد نموده و برای انتقال تجربه به نسل نوین انقلابیون آنرا انتشار دهیم. دفاعیاتی که مملو است از تجربیات گرانها، راهگشا و ترسیم کننده‌ی افق و چشم انداز کمونیسم انقلابی با رویکردی علمی برای نسل جوان پرولتاریا.

باشد که این تجربه‌ی گرانها توشه‌ای گردد برای ادامه‌ی مبارزه‌ی انقلابی جنبش کمونیستی که از منظر ما باید در اولین گام وظیفه‌ی مبرم خویش را بر تشکیل حزب کمونیست انقلابی واقعی ایران گذارده و این مهم تنها امر آن دسته از نیروهایی است که شیوه‌ی حل تضادهای موجود در جامعه‌ی طبقاتی را تنها از گذر یک انقلاب عمیقاً اجتماعی ممکن دیده و از این روی از هیچ تلاشی برای پیشبرد خلاقانه‌ی مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم دریغ نمی‌دارند، تئوری انقلابی و کمونیستی را به کار بسته و در تلاش برای نقد و ریشه‌یابی نقاط ضعف و انحرافات درون جنبشی هستند که عموم فعالین آن به سبب چند دهه عدم خروش امواج جنبش کمونیستی به ورطه‌ی اکونومیسم و کارگریسم کشیده شده و نافی سوسیالیسم علمی گشته‌اند.

خواندن متن دفاعیات تره گل خواه ناخواه قلب اکونومیسم قالب بر جنبش کمونیستی ایران (کارگریسم) را هدف قرار خواهد داد و ایشان چنین فغان برخواهند آورد که بار دیگر "چپ سنتی" به عرصه‌ی ظهور در آمده و در واقع در برابر چنین انتقاداتی که "فعالین کارگری" امروز ما در داخل و خارج نیز بخشی از آنرا شکل می‌دهند، باید چنین پاسخ گفت: رفقا نقد غیر طبقاتی شما بر کمونیسم انقلابی و تداوم پاسیفیسم، از نامی که برای کوبیدن میراث

^۱ گروه « جاوید آرمان خلق » از طریق مرد هزارچهره عباس شهریاری در تور ساواک افتادند و اعدام شدند. هوشنگ تره گل، بهرام طاهرزاده، همایون کنیرایی، ناصر کریمی و غلامرضا اشترانی متعلق به جاوید آرمان خلق بودند که شهریاری آنان را به زیر تیغ ساواک کشید.

انقلابی‌ترین نیروهای تاریخ ایران یعنی "چپ سنتی" انتخاب کرده‌اید پیداست که چقدر این دستگاه تحلیلی کارگریستی باور به سوسیالیسم علمی دارد! و مادامی که جنبش از این رویکرد کارگریستی غیر علمی خود در برخورد به تاریخ خویش درس نگرفته و بر همان مسیر سازشکارانه‌ای که در طول سی سال گذشته بوده بتازاند، در نهایت امر موقعیت چنین جنبش یا عناصری بهتر از این وضعیت اسفباری که در آن به سر می‌برند، نخواهد بود.

اما تره‌گل! تره‌گل کمونیست انقلابی و "فرزند رنج و کار" بود و نه از آن دسته روشنفکرانی که در پی تبدیل شدن به منشی‌های بورژوازی در میان طبقه‌ی کارگر هستند. وی در خانواده‌ای فقیر به دنیا آمد، از کودکی مزه‌ی استثمار را چشید، سال‌های متمادی در بروجرد و بعد در تهران زندگی کرد و سه ماه از ابتدای زندگی مبارزاتی‌اش را در زندان (بهمن ۴۶ - اردیبهشت ۴۷) گذراند. اما زندان را فرصتی برای آموختن و آموزش دادن دیده و از هر فرصتی برای ارتباط با و بردن آگاهی سوسیالیستی در میان توده‌های تحت‌ستم و همچنین روشنفکران با استفاده از پوشش‌های عادی و با تلفیقی از کار نیمه‌علنی و مخفی (برای مثال به راه انداختن بساط کتابفروشی در اطراف دانشگاه) استفاده می‌نمود و هستند دانشجویان دانشگاه تهران که او را به خاطر آنکه جلوی دانشگاه کتاب می‌فروخت و با آن‌هایی که "اهل‌اش" بودند ادبیات انقلابی و مارکسیستی رد و بدل می‌کرد، همچنان می‌شناسند.

پس از چندی او برای بار دوم هم به بند کشیده شده و یک‌بار دیگر زندان اخگرهای مبارزه را "در وی به شعله‌های ملتهب و سوزان" مبدل کرد. در این سال‌ها بود که عزم او برای تشکیل ستاد پیشتاز طبقه کارگر راسخ‌تر شده و به‌زودی متوجه گردید که بدون تشکیل حزب کمونیست ایران، سرنگونی طبقات حاکم ارتجاع دست‌نشانده‌ی نظام جهانی سرمایه‌داری-امپریالیستی (به رهبری امپریالیسم امریکا) در یک انقلاب کمونیستی برای کسب قدرت سیاسی و ایجاد جامعه‌ای نوین برای محو ستم و استثمار غیر قابل دست‌یافتنی می‌باشد و بدون چنان ستاد رهبری‌کننده‌ای فرجام انقلاب، فداکاری‌ها و از جان‌گذشتگی‌های توده‌های تحت ستم شورشگر، دستمایه‌ی به قدرت رسیدن ضد انقلاب نوینی خواهد شد.

تره‌گل به کار تشکلاتی و امر دراز مدت ایجاد و رهبری حزب کمونیست اهمیت فراوانی می‌داد و حزب کمونیست را در "مارکسیسم - لنینیسم، یعنی چکیده‌ی تجربیات و منطق علمی توده‌های زحمتکش در کوران

مبارزات اجتماعی و در مبارزه علیه ستمگران" می‌دید. او که از پیوند تئوری و پراتیک مبارزه‌ی طبقاتی درک عمیقی داشت، کمونیسم و کمونیست بودن را بر مبنای ابتدائی‌ترین اصل "کارگران جهان متحد شوید" که مارکس و انگلس بنا نمودند به‌خوبی در متشکل شدن و تن دادن به سازمان‌یابی به مرحله‌ی اجرا در آورد و فقدان چنان تشکیلات رهبری کننده‌ی مبارزات (حزب کمونیست) برای محو ستم و استثمار را بهانه‌ای برای فرار از کار تشکیلاتی، کناره‌نشینی و کناره‌گیری از مبارزه‌ی انقلابی قرار نداد، و برای رسیدن به چنان هدفی در اولین گام با رفقای خود کتیرایی^۲، کریمی، مدنی و طاهرزاده گروه "جاوید آرمان خلق" را تشکیل داده و در دفاعیات‌اش چنین ابراز می‌دارد: "من به خاطر ایجاد یک سازمان انقلابی فعالیت و تلاش کرده‌ام... هیچ مبارزه‌ای نمی‌تواند به پیروزی برسد مگر با داشتن تشکیلات محکم، منضبط و انقلابی. وجود یا عدم وجود چنین تشکلات انقلابی‌ای در حد خود تعیین‌کننده‌ی پیروزی یا شکست نهضت‌های انقلابی در کشورهایی چون ماست."

هوشنگ تره گل مثل میلیون‌ها "فرزند رنج و کار" زندگی کرد و مُرد. اما نه مثل هر فرزند رنج و کاری. او "بر اوج قله‌های رفیع آرمان توده‌های رنج‌دیده‌ی ایران" آن‌چنان تمام‌قد ایستاد "که دورنمای زندگی درخشان و خفقان مردم" را می‌دید. او که از دیدگاه خود همچنان به نظاره ادامه می‌دهد، پرچم‌دار نیرویی کمونیستی است که آینده را بشارت می‌دهد. آنکه همه‌جا حضور خواهد داشت: در روستاهای بروجرد و در کارخانه‌ی هفت‌تپه، در دانشگاه تبریز در سیاه‌چاله‌های تهران. او نماینده پیشتاز لشکر عظیم زحمت‌کشان است.

تره گل اعتقاد راسخ به توده‌های تحت ستم داشت و وقوع انقلاب را از همان سال‌های ۱۳۴۶ عمیقاً درک کرده بود و آن‌را نه کار روشنفکران جدا از توده‌ها، بلکه چنین امری را کار توده‌های تحت ستم زحمتکش می‌دانست، چنانچه در دفاعیه خود می‌گوید: "امروز توده‌ها و خلق‌های ایران در بند، از خواب غفلت بیدار شده‌اند و آگاهانه خوب را از بد و درست را از نادرست تشخیص می‌دهند و دیگر فریب و نیرنگ‌های دشمن را نخواهند خورد. و

^۲ در حین شکنجه‌ی کتیرایی، حسین زاده این جلاد ساواک یک اجاق برقی به اتاق شکنجه آورده و برای در هم شکستن همایون می‌گوید یا باید همه اطلاعات خود را بدهی و با ما همکاری کنی یا تو را با این اجاق می‌سوزانیم. در پاسخ به این جسارت بی‌شرمانه همایون خود برخاسته و روی صندلی‌ای می‌نشیند که اجاق زیر آن قرار داشت. این عکس‌العمل جسورانه همایون باعث می‌شود که به‌جای وی، حسین زاده دژخیم ساواک درهم‌شکسته و اتاق بازجویی را با بدوبیره به خود ترک کند. پایداری و ایستادگی همایون در برابر تمامی شکنجه‌های وحشیانه ساواک، او را به یکی از سمبل‌های مقاومت مبارزان در سراسر زندان‌ها تبدیل کرد از همین روز زندانیان سیاسی آن سال‌ها، هر روز در ورزش‌های جمعی خود، یکی از حرکات ابتکاری همایون را به نام او ثبت کرده و به یادش انجام می‌دادند.

دشمنان سوگند خورده‌ی ایران و منافع ملی ایران باید بدانند که سیل خروشان قدرت معنوی و پیوندهای آرمانی مبارزین و همه‌ی مردم ایران با قدرتی بس عظیم و ویران‌کننده به‌پیش می‌رود و لحظه‌های تعیین‌کننده یعنی ویرانی تمام کاخ‌های جبر و زور نزدیک می‌گردد. آری افق شکوهمند فردای مردم ایران خود را آماده‌ی نوازش انوار زرین آزادی می‌نماید." او کمونیستی بود که در بیابان تشنه به آگاهی ستم‌دیدگان نقش خویش را در بردن آگاهی به میان رنجبران توده‌ها به‌خوبی درک کرده بود، به‌طوری‌که در ادامه‌ی دفاعیاتش با تاکید برجسته‌ای می‌گوید: "به همین منظور به میان مردم رفتم. در میان آن‌ها گشتم و در بطن جامعه، در میان خیل فقر و درماندگی در میان معضلات و تضادهای آشتی‌ناپذیر، زمینه‌ی یک جهش را در سیر تکامل اجتماعی یافتیم و با تمام وجودم به آن تکیه کردم و طلوع خورشید انقلاب را در افق ایران اجتناب‌ناپذیر دانستم، چراکه سپیده در حال دمیدن است."

تره گل همچون اکثریت رفقای آگاه کمونیست انقلابی نسل قدیم و برخلاف اوضاع و احوال کنونی حاکم بر روحیه بسیاری که خود را به اصلاح چپ و مارکسیست - لنینیست می‌نامند، در هدف خود به‌سوی ایجاد جامعه نوین در یک انقلاب کمونیستی شک و تردیدی نداشتند.

آنها آرمان‌گرا بودند. و تا پای جان بر آرمان و هدفشان ایستادگی می‌کردند. از طبقات حاکم طلب بخشش و عفو نمی‌کردند. عافیت‌طلب نبودند. چالشگر و منتقد بودند اما لبه‌ی تیز حمله‌ی‌شان در مرتبه‌ی اول و اساساً متوجه دشمن طبقاتی و روابط تولیدی حاکم بر جامعه بود. شک و تردید نسبت به همه‌چیز و همه‌کس حتی در اصول انقلاب تولید نمی‌نمودند. با ارتجاع و امپریالیسم سر سازش نداشتند. چون هر دو را عمیقاً شناخته بودند. منتظر "رأفت" ارباب ارتجاع داخلی، یعنی امپریالیسم نبودند.

آنها حتی علیه رفقای دیگری که موافق نظراتشان نبودند به هیچ عنوان از گزینه‌ی باندبازی و توطئه‌چینی استفاده نمی‌نمودند. در صورت نقد نظراتشان و پیدا شدن اختلاف سیاسی، فوراً جبهه عوض نمی‌کردند که دیگران را برای "نقد" و کوبیدن مخالفان‌شان تحریک کنند.

آنها مبارزه‌ی سیاسی ایدئولوژیکی (نقد رادیکال علمی و نه من‌درآوردی و غیرعلمی) را در فضای سالم و رفیقانه به‌پیش می‌بردند و با مطالعه و تحقیق در مورد مسائل کلان پیش‌روی اعلام موضع می‌کردند.

آن‌ها انقلاب را همچون مجلس مهمانی، رفیق‌بازی‌های ناسالم با ضد انقلابیون و رویزونیست‌ها (در هر لباس از توده‌ای-اکثریتی‌ها و تروتسکیست‌ها و "چپ نو" و عمال سالی‌داری سنتر و مهره‌های امپریالیستی و ارتجاع داخلی)، یا چون مقاله و شعر نویسی‌های بی‌ارتباط با مبارزه‌ی انقلابی نمی‌دیدند.

آن‌ها احتیاجی به خُرد و خمیر و کوچک کردن دیگران و مردم ناآگاه برای بزرگ کردن خویش نداشتند؛ زیرا که آن‌ها خود کمونیست‌های انقلابی و بزرگان عصر خویش بودند. معلمین بی‌دستور بودند! با مروجین پاسیفیسم و اشاعه دهندگان شک و تردید مبارزه‌ی سختی نمودند، تا آنجا که مهر رادیکالیسم انقلابی کمونیسم را بر فضای تسلیم‌طلبی و خیانت و رویزونیسم و پوپولیسم برای مدت‌ها نهادینه نمودند.

آن‌ها از مشکلات نمی‌هراسیدند. از مشکلات کوه نمی‌ساختند. گاه را همچون کوه صعب‌العبور نمی‌دیدند. بلکه برای حل مشکلات به‌طور مستمر فکر می‌کردند تا راه‌حل علمی و صحیح برای رفع مشکلات را بیابند.

رفیق هوشنگ تره‌گل، به عنوان عضو برجسته رهبری گروه "جاوید آرمان خلق" همچون بسیاری از رفقای نسل گذشته برای به‌وجود آوردن حزب کمونیست انقلابی ایران فعالیت مجدانه داشتند. آنها بر خلاف "احزاب" و سازمان‌ها در شرایط تشدد غالب تئوری-ایدئولوژیک بر جنبش کمونیستی کنونی، در سال‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی، خود را مرکز جنبش کمونیستی نمی‌دیدند.

تره‌گل و یارانش همچون بسیاری از کمونیست‌های آن سال‌ها معتقد بودند که هیچ سازمان و حزب و گروهی در مرحله‌ی کنونی حق ندارد که خود را یگانه سازمان، مرکز و حزب کمونیست ایران چه در خارج و چه در داخل کشور اعلام دارد. آنها معتقد بودند برای به‌وجود آوردن چنان مرکزیتی، یعنی حزب کمونیست انقلابی ایران در یک فرایند مبارزه سیاسی ایدئولوژیک بر مبنای پیوند رزمنده و پویای علم رهائی‌بخش کمونیسم انقلابی (سوسیالیسم علمی) با توده‌های تحت ستم و استثمار شونده و اتحاد بین گروه‌ها و سازمان‌ها در یک فرایند پویای مبارزه‌ی انقلابی کمونیستی برای کسب قدرت سوسیالیستی، سرنگونی کلیت طبقات حاکم ارتجاعی، قطع شریان‌های اقتصادی، نظامی، سیاسی و فرهنگی امپریالیسم برای به‌وجود آوردن جامعه‌ی نوین رادیکال متفاوت قابل حصول می‌دانستند. بنابراین روشن است که بر مبنای اسناد باقی مانده از تئوری و پراتیک‌شان در آن سال‌ها، آنها وجود

تمامی گروه‌ها و سازمان‌های خارج کشور نشین را یکی از دلایل اساسی در جا زدن، عقب نشینی، شکست، پاسیفیسم، دگماتیسم، سکتاریسم و پستاز بودن جنبش کمونیستی در دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ می‌دانستند.

در شرایط کنونی (قرن بیست و یکم) گروه مارکسیست-لنینیست-مائوئیست شورش نیز بر مبنای اصول تئوریک، رویکرد و متدولوژی کمونیسم انقلابی به عنوان نظریه‌ای جهانشمول همچون بسیاری از رفقای نسل گذشته و گروه جاوید آرمان خلق، معتقد است که هیچ حزب انقلابی‌ای نمی‌تواند در خارج از کشور بنیانگذاری و تأسیس شود. و هر جریانی که خود را به اصلاح حزب کمونیست ایران می‌نامد و بنابراین خود را مرکزیت جنبش کمونیستی به مثابه حزب پیشتاز انقلابی پرولتاریای ایران با هر ایسمی جا می‌زند، یک ادعای توخالی و بدون پشتوانه بیش نمی‌باشد؛ و هر جریان و فردی که بخواهد در خارج از میدان مبارزه‌ی طبقاتی داخلی ایران چنان ادعایی نمایند، تنها حزب بلشویکی به رهبری لنین و حزب مائوئیستی به رهبری مائو را با تقلیل‌گرایی مورد تمسخر قرار داده است؛ و درک ماتریالیسم مکانیکی‌اش را از پروسه‌ی تحزب و تشکیل حزب کمونیست انقلابی ایران به منصفی ظهور رسانده درآورده. چنان جریاناتی نه پیشتاز آینده‌ی جنبش کمونیستی بلکه به رسوبات و بقایای گذشته تعلق دارند و نمی‌توان و نباید آنها را جدی گرفت.

رهایی زحمتکشان ستمدیده و استثمارشونده‌ی ایران در پیروزی آخرین دستاوردهای علم کمونیسم انقلابی به عنوان چکیده‌ی مبارزات انقلابی در یک فرایند جمع‌بندی از کمبودهای جدی و شکست‌هایش در کنار دستاوردهای سترگ انقلابات کمونیستی قرن گذشته (بیستم) قابل حصول است؛ و با پیروزی در عرصه تئوریک و ایدئولوژیک در تشکلهای کمونیست انقلابی و به‌ویژه تشکلات و هسته‌های سرخ مائوئیستی و در همان حین باید خود را به میان توده‌های میلیونی زحمتکشان ایران افکند. خط مشی توده‌ای را به‌پیش‌برد و تدارک برای شروع مبارزه‌ی مسلحانه‌ی توده‌ای و درازمدت و نیز تدارک برای تأسیس حزب کمونیست انقلابی ایران در داخل کشور را فراهم آورد، که تنها چنان اموری شرایط پیروزی نهایی بر نظام ارتجاع داخلی به عنوان بخشی از نظام گندیده سرمایه‌داری-امپریالیستی جهانی، برقراری جامعه‌ی نوین و شرایط عینی جشن و سرور طبقه‌کارگر ایران به عنوان بخشی از لشکر جهانی پرولتاریا را مهیا خواهد نمود.

متن دفاعیه‌ی هوشنگ تره‌گل

امروز می‌خواهم در این صحنه‌ی تراژیک و در چنین لحظات تعیین کننده‌ای به عنوان آخرین دفاع و بدون مقدمه چینی، از خود و آرمان‌هایم به دفاع بپردازم.

می‌خواهم به‌طور خلاصه انگیزه‌های عمده و آن علایق و پیوندهای انسانی که مرا به صفوف مبارزان آزادی بخش ملتم کشانید، صراحتاً و روشن و مستدل در خصوصشان بحث کنم تا همه‌ی شما و کارگردانان چنین صحنه‌های تراژیک به وجود ما و مبارزات پیگیر و ارزنده اجتماعی در کشور ما پی‌برده و آن‌را امری منطقی و اجتناب ناپذیر بدانید. با این توضیح مختصر و ابتدا لازم می‌دانم که درباره‌ی عدم صلاحیت چنین صحنه‌هایی که به اصطلاح دادگاه خوانده می‌شود، صحبت نمایم.

اصولاً هیچ دادگاه و محکمه‌ای حق رسیدگی به چنین پرونده‌هایی را ندارد. چرا؟ و به چه دلیل؟ - برای اینکه ما مبارزان راه آزادی میهنمان هستیم و به‌خاطر سعادت بشریت و ایجاد نظام نوین و انسانی مبارزه می‌کنیم و مبارزه از دیدگاه توده‌های زحمتکش و ستمدیده نه تنها جرم نیست، بلکه وظیفه‌ای مقدس و افتخاری است و راه مداوم یک رزمنده‌ی ملی است. اما از نظر طبقه‌ی حاکم در ظاهر در اجتماع بلازده‌ی ما مبارزه جرم تلقی می‌شود و قابل مجازات می‌باشد و البته منطقاً هم بنا به اصل "حفظ منافع طبقاتی" جز این انتظار نمی‌توان داشت. اما آنچه که مانند خورشید عیان است این است که نمی‌توان خواست‌ها و تمنیات ددمنشانه‌ی امپریالیسم و دست‌نشانده‌گان را در قالب‌های قانونی و احکام جابرانه‌ی محاکم نظامی جهت حفظ و برآورده شدن منافعشان رنگ عدالت و عدالت‌خواهی زد. این تبلیغات و رفرم‌های نیم بند و کوس و کرنای عدالت به اصطلاح اجتماعی قادر نخواهد بود به عنوان سرپوش خفه کننده‌ی واقعیات مبارزه‌ی بی‌امان کشورمان را سرپوش نهد و مبارزین استوار، واقع بین در

چنین شرایط ترور و اختناق از طبقه حاکم انتظاری جز نابودی خود و قتل عام‌های خلق ستم‌دیده‌ی ایران را نخواهد داشت.

طبقات حاکمه در کشورهای ستم‌دیده و بلاکش جهان سوم همچون کشور خودمان به خاطر حفظ و بقای خود به نابودی ما نیازمند است. روزی مبارزین خلق را در میدان‌ها و معابر به گلوله می‌بندند و روز دیگر در اطاق‌های در بسته حکم مرگ‌شان را امضاء می‌کنند. این امر از نظر تاریخ مبارزات اجتماعی پدیده‌ای است اجتناب‌ناپذیر و من شخصاً بدان گردن می‌نهم. اما بدانید نام این اطاق در بسته را هرگز دادگاه نخواهم گذاشت. شما چند نفر نیز دادرسیستید و از داد نیز چیزی نمی‌دانید. بلکه حامیان طبقه غالب در جامعه‌ی ستم‌دیده‌ی کنونی ما می‌باشید و جز این چیز دیگری نخواهد بود. شما هر قدر که سعی کنید بدین اطاق در بسته شکل دادگاه بدهید باز در نهایت ناتوان هستید. زیرا آخرین حکم و آخرین فرمان‌تان حکم قتل بهترین و فدائی‌ترین و با ارزش‌ترین فرزندان خلق ایران خواهد بود و با چنین داغ‌ننگی قراردادهای اسارت بار و خانمان برانداز و غارتگرانه‌ی امپریالیسم را صحنه گذارده و جنایات آن را بر حق خواهید شمرد. شما رأی به نابودی معماران و سازندگان بنای معنوی و مادی زندگی با شکوه فردا خواهید داد و به این وسیله به جنایتکاری‌تان و اضمحلال ارزش‌های انسانی صحنه خواهید گذاشت. اما هر عقل سلیمی درک خواهد نمود که احکام صادره ناشی از دستورات و احکام فرمایشی می‌باشند که قبلاً تهیه شده تا به عنوان رأی به اصطلاح مستقل دادگاه اعلام گردد.

آری این اطاق دادگاه نیست. در اینجا قانون و عدالت بنده و اسیر دیوی زشت و بد سیرت است. اسیر زور و قدرت دیکتاتوری است. لیکن باید به‌ظاهر چنین دادگاه‌های فرمایشی‌ای تشکیل شود تا مبارزین را به پای چوبه‌های اعدام بفرستند. راستی چرا چنین است؟ موضوع ساده است. برای اینکه ارباب‌های خونخوار و حیوان منش، خواهان آن‌اند. پشتوانه این کشت و کشتارها چیست؟ و حامی‌اش کدامست؟ ارتش و سرنیزه که در حقیقت ستون فقرات و استخوان‌بندی هیأت حاکمه‌ی فعلی و کلیه طبقات ارتش و نیروهای اهریمنی پلیس تنها ضامن اجرائی نظرات و امیال ضد ملی و طبقاتی است و نه هیچ نیروی دیگر. و قانون در کشور ما چنین تبلیغ می‌شود که ارتش در سیاست مداخله نمی‌کند و هدف و وظیفه‌اش دفاع از کشور در مقابل بیگانه است و نیز سرکوب نمودن عناصر ناباب در داخل. این

خود یک نوع ادعای عوام‌فریبانه است. چرا که اکنون ارتش در تمام ارکان حکومتی مسلط می‌باشد و به‌عنوان آلتی برنده جهت منافع طبقاتی صاحبان زور و قدرت گمارده می‌شود که البته باید هم چنین باشد و ارتش در امور سیاسی دخالت نماید. اما ارتشی ملی و برحق است که حافظ منافع اکثریت توده‌های رنج‌دیده و پشتیبان آزادی خواهانه‌ی خلق‌های ایران باشد، نه ارتش کنونی که حافظ منافع غارتگری‌های امپریالیسم است. بنابراین و با این توصیف من و دیگر رزمندگان راه آزادی به واقع می‌دانیم که شما می‌توانید ما را نابود نمائید، ولی حق محاکمه‌ی ما را ندارید.

محاکم نظامی اصولاً از نظر حقوقی و در زمان غیر جنگ هیچ گونه مفهوم وجودی ندارند و چنین دادگاه‌هایی به هیچ وجه از نظر حقوقی و قضائی صلاحیت ندارند.

من اعمالی را که انجام داده‌ام با مبانی علمی و فلسفی و اخلاقی منطبق می‌دانم. لذا شما حق ندارید که در مبانی فوق‌الذکر نظر بدهید و درستی یا نادرستی آن را توجیه کنید.

من به‌عنوان دشمن آشتی‌ناپذیر علیه نظام غیر عادلانه و نادرست گام پیش نهاده‌ام و در مقابل، هرگونه فشاری را از جان و دل پذیرا می‌شوم و اگر با سببیت تمام اراده نموده که من و امثال مرا نابود کند و تکرار می‌کنم که نباید در چنین صحنه‌های نمایش و خیمه شب‌بازی‌ای که نام دادگاه بر آن نهاده‌اند این تصمیمات ضد انسانی و پلید را بگیرند. این عوام‌فریبی و منحرف ساختن افکار توده‌های مردم است و این (دادگاه) جلسه‌ی اجرائی است، نه دادگاه قضائی.

دیگر در مورد صلاحیت دادگاه سخنی ندارم و اینک می‌پردازم به اصل موضوع:

در طول بازجویی‌ها بارها از من سوال شده که انگیزه‌ی مبارزاتی‌ام چه بوده است؟ من در اینجا سعی می‌کنم ابتدا با بررسی مختصری از وضع زندگی شخصی و سپس اوضاع کنونی ایران به سؤال، پاسخ‌هایی را بدهم تا علیرغم نظرات پوچ و بی‌اساس ارتجاعیون و عمال ایدئولوژیک آنها ثابت کنم که آنچه که مردم و توده‌ها را به مبارزات سازنده‌ی اجتماعی سوق داده است و از این به بعد هم خواهد داد، عوامل ذهنی و غیر واقعی نبوده، بلکه تضادهای موجود در بطن جامعه است که آفریننده و نیروی محرکه‌ی این نوع برخوردها و مبارزات طبقاتی می‌باشد. تئوریسین‌های نظام پوسیده و کهنه‌ی جوامع گذشته و به دنبال آن به اصطلاح صاحب نظران بورژوازی تلاش و

کوشش می‌نمایند تا ریشه‌های مبارزات و جنبش‌های آزادی‌طلبانه را در بنیان عللی غیرعلمی و غیر عینی و غیر دیالکتیکی و به‌طور خود به‌خود و مکانیکی جستجو کنند. و از همین نقطه نظر است که ساواک علل و انگیزه‌های مبارزات را با دلالتی از قبیل به نخست وزیری رسیدن و عقده داشتن و بیکار بودن و از کار هراسیدن و جانی بودن و امثالهم معرفی نموده است و با همین دلالت بچگانه و البته مزورانه است که می‌خواهد ثابت و وانمود سازد که در پس مبارزات دانشجویی دست‌های بیگانه و خارجی قرار دارد. حال آنکه دانشجویان در طول مبارزات خود در صفوف دیگر مبارزان میهن‌پرست و با فداکاری و جانبازی بی‌دریغ خود در راه آرمان توده‌ها ثابت نموده‌اند که این هیأت حاکمه است که توسط اشاره‌ی اربابان در جهت حفظ منافع و امیال شیطانی‌شان و برای تحمیل قراردادهای اسارت آور و بی‌شرمانه با سببیت خاص به روی سینه‌های مغرور جوانان کشور ما شلیک می‌کنند.

دروغ گرم و آتشین ما به روان دانشجویان شهید واقعه‌ی ۱۶ آذر ۳۲: بزرگ‌نیا، شریعت رضوی و قندچی.

ولی دانشجویان غیور واقع بین ایران به علت برخورد و تماس مستقیم با فنون و علوم اجتماعی و منطق و آگاهی بر تاریخ تکامل اجتماعات و نیروی محرکه‌ی تغییرات بنیانی و در شرایط خاص و حساس کنونی ایران و نیروی حساس و موثری را در صفوف مبارزین تشکیل داده و چاره‌ی مسائل و رهایی توده‌های زحمتکش را از قید استعمار و استثمار بهتر تشخیص می‌دهند.

تئورسین‌ها و مبلغین نظام موجود با انواع حيله و دسائس سعی دارند به مردم جامعه‌ی ما بقبولانند که ایران در امن و امان است و مردم در آسایش و رفاه غوطه‌ورند و تنها مشتی به اصطلاح ماجراجو هستند که مخل نظم و آرامش اجتماعی می‌گردند. واقعاً سؤال می‌کنم که مغرضین و بدخواهان ایران و مردم چه کسانی هستند؟ مگر جز غارتگران و مزدوران بی‌اراده‌ی امپریالیسم که بر جان و مال و ناموس جامعه‌ی ما تسلط دارند کسان دیگری نیز می‌توانند باشند؟ البته با دید دیگری این توجیه هم به نظر صحیح می‌رسد که توده‌های ستمدیده‌ی ایران علیه منافع اربابان و برضد منافع امپریالیسم خیانت می‌نمایند در صورتی که از دیدگاه راه آزادی جستن و مبارزه و از دیدگاه مردم ایران فقط و فقط به خاطر رهائی از اسارت، بردگی و بندگی اقتصادی و اجتماعی می‌باشد و بس. در غیر این صورت به سؤال من پاسخ دهید. چه کسانی می‌توانند خائنین و بدخواهان ایران باشند؟ راستی این چنین است اگر

دانشجویی فریاد برآورد که "دست چپاولگر کوتاه". "امپریالیسم از ایران گورت را گم کن و ایران را به ایرانی واگذار" آیا چنین شخص تحصیلکرده‌ای مغرض و بدخواه ایران و منافع اکثریت مردم ایران است؟ مسلماً چنین توجیه و استدلالی عوام‌فریبانه است و جز تأیید اعمال چپاولگرانه و وحشیانه‌ی امپریالیسم و میراث‌خواران استعمار چیز دیگری نمی‌تواند باشد.

امروز توده‌ها و خلق‌های ایران در بند، از خواب غفلت بیدار شده‌اند و آگاهانه خوب را از بد و درست را از نادرست تشخیص می‌دهند و دیگر فریب نیرنگ‌های دشمن را نخواهند خورد. دشمنان سوگند خورده‌ی ایران و منافع ملی ایران باید بدانند که سیل خروشان قدرت معنوی و پیوندهای آرمانی مبارزین و همه‌ی مردم ایران با قدرتی بس عظیم و ویران‌کننده به پیش می‌رود و به لحظه‌های تعیین‌کننده یعنی ویرانی تمام کاخ‌های جبر و زور نزدیک می‌گردد. آری افق شکوهمند فردای مردم ایران خود را آماده‌ی نوازش انوار زرین آزادی می‌نماید. بلی آن طبع طالع و ظفرنمون خواهد دمید و چنین امیدی تمام تار و پود وجودم را روشنی می‌بخشد. باید برای اولین بار و آخرین بار بدانید که در این جهان هیچ قدرتی وجود نخواهد داشت که این امید مقدس را از من و میلیون‌ها رنجبر این مرز و بوم و سراسر جهان دور نماید. همانطور که تاکنون هم نتوانسته‌اید و نخواهید توانست. زیرا حقایق زندگی را درک کردن امید است و امید راه رسیدن به حقیقت را هموار می‌کند. و من حقایق تلخ زندگی را برای اولین بار در بازداشت نخستم با تمام وجودم لمس کردم. در این بازداشتگاه‌ها در میان باتلاق‌های فساد، سرود زندگی، پایداری و عطر امید را از شکوفه‌های زندگی فروزان یعنی از فرزندان قهرمان ایران آموختم و از رایحه‌ی شادی بخش‌شان نیرو گرفتم و چهره‌های گشاده و انسانی‌شان مرا واداشت که بر اوج قله‌های رفیع آرمان توده‌های رنج‌دیده‌ی ایران بایستم و دورنمای زندگی درخشان و خلاق مردم را ببینم. پس از آزادی از اولین بازداشت‌م دیگر چیزی جز مردم و سعادت‌شان برایم وجود نداشت و اکنون هم جز همین مردم و سعادت‌شان برایم دنیای دیگری متصور نیست. به همین منظور به میان مردم رفتم. در میان آنها گشتم و در بطن جامعه، در میان خیل فقر و درماندگی در میان معضلات و تضادهای آشتی‌ناپذیر، زمینه‌ی یک جهش بزرگ را در سیر تکامل اجتماعی یافتیم و با تمام وجودم به آن تکیه کردم و طلوع خورشید انقلاب را در افق ایران اجتناب‌ناپذیر دانستم. چرا که سپیده در حال دمیدن است.

پس از مدتی برای بار دوم بازداشت شدم. در طول بازداشت‌های یک ساله اذعان می‌کنم که اخگرهای مبارزه در وجودم به شعله‌های ملتهب و سوزان تبدیل شدند. چه انگیزه‌هایی باعث شعله‌ور شدن آن اخگرها شد؟ بی‌شک فجایی که قلب پاک از برخورد با آنها ناچار از تپش و خونباری است. آری دیدم که چگونه انسان‌ها و هموطنانم قربانی امیال و هوس‌های مشت‌دزد به نام قاضی محکمه می‌شوند. دیدم که چگونه مردم در تار و پود سیستم بوروکراتیک مبتدلی دست و پا زده قربانی می‌شوند. با چشم خود دیدم که سرهنگی به نام فرشیدی رئیس دادگاه عادی دادرسی ارتش خرم‌آباد لرستان بود با چه وقاحت و افتضاحی قانون و عدالت را به حراج گذاشته بود و روی پرونده‌ی من معامله می‌کرد و چانه می‌زد. وقتی متوجه شد که آهی در بساطم نیست مرا به ده سال حبس محکوم نمود. پس از مدتی پرونده‌ام به اهواز ارجاع و خودم نیز به دنبال روانه‌ی زندان مرکز استان ششم شدم. در آن سیاهچال دیدم که چگونه اطفال معصوم زندان را که مثلاً با دوچرخه تصادف نموده و یا با هم دعوا کرده بودند به‌جای اینکه به دارالتادیب بفرستند پاسبان‌ها و افسران زندان آنها را به پولداران فاسد زندانی می‌فروختند. آری آن اطفال معصوم و بی‌گناه را می‌فروختند تا شرافت و حیثیت‌شان آلوده گردد. این دزدان ناموس و شرف‌پل‌های ساحل نجات را به‌روی این معصومین بی‌گناه خراب می‌کردند تا مبادا این شکوفه‌های ناشکفته فردا گلی شوند و با رایحه‌ی زندگی بخش‌شان بوی تعفن زندگی موجود را زایل کنند. دیدم افسری به نام کوهساری با جلادی خاص، مردی به‌نام علی کرم کرمی را به علت اینکه به کم بودن جیره‌ی زندان اعتراض نموده بود آنقدر با باطوم به سرش زد تا جان سپرد. جواز دفن‌اش هم تحت عنوان سکنه‌ی مغزی صادر شد و بدینگونه و به همین سادگی این جنایت هولناک لوٹ شد. از این گونه فجایع بسیار دیدم. اینها مشت‌دزدی از خروار بودند و به همین خاطر مطالب فوق را نوشتم که جواب شما را که مدعی هستید یک سال مرا در زندان تربیت کرده‌اید داده باشم. البته شکی نیست که من در زندان تربیت شدم چون در زندان بود که مظاهر پلید نظام موجود را مشاهده کرده و این انگیزه‌ها به نوبه‌ی خود عللی بودند که باعث شدند من در مسیر مبارزه‌ی عملی قرار گیرم و امروز با این سرافرازی و سربلندی به کارهای ناتمام خود افتخار کنم. در بالا اشاره کردم که انقلاب در ایران اجتناب‌ناپذیر است. می‌خواهم این موضوع را توضیح دهم. وقتی ملتی از نظر اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در زیر منگنه‌ی جبر و زور قرار گرفت، بدون شک در اثر فشار روز افزون، ذرات انقلاب و عکس‌العمل در وجودش متبلور می‌شود. همانند پولاد آبدیده می‌گردد و سرانجام خود

را رها می‌سازد. کشور ما و مردم ایران در زیر منگنه‌ی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی قرار گرفته و روز به روز فشرده‌تر می‌شوند. بنابراین این نتیجه معلوم و الزام‌آور است. هر آن می‌بایست عکس‌العمل شدیدی را انتظار داشت. یعنی همانا انقلاب ملی و همه‌جانبه. البته این تحلیلی بسیار ساده و سطحی از شواهد عینی و معضلات گوناگون جامعه‌ی ما بود. بلی از دیدگاه علمی همه می‌دانند که عمر استعمار انسان از انسان در جوامع بشری دیگر به سر رسیده و چون جامعه و کشور نیز جزئی از این کل و یکی از آحاد این ترکیب کلی است. بنابراین نمی‌تواند از یک حکم جهانشمول برکنار بماند. در جهان معاصر، عملاً و عیناً مشاهده می‌شود که مظاهر سوسیالیسم بر جهان سرمایه‌داری غلبه نموده و از آن پیشی می‌گیرد و کار خلاق انسان و توزیع عادلانه‌ی نعم مادی جانشین تراکم سرمایه‌ها و توزیع نابرابر می‌گردد. آشکارا خورشید محض سرمایه‌داری رو به افول است و از شرق سوسیالیسم و جامعه‌ی کمال عادلانه‌ی سوسیالیسم از ستیغ آرمان خلق‌های این دیار پرتو افشان است. بنابراین در کشور ما انسان‌ها در دنیای جدیدی متولد می‌شوند. خواب‌ها به بیداری و سکون به حرکت و جنبش تبدیل می‌شود. در مزارع زندگی انسان‌ها داس به دست خار و خاشاک به کنار می‌زنند و نهال‌های سبز و شادمانه را آبیاری می‌کنند و من در چنین لحظات حساس در نهایت مسرت و امید به پیروزی فردا، زندگی را ترک خواهم گفت. آری زندگی را ترک خواهم نمود. نه به این خاطر که از آن سیر شده‌ام، بلکه به این دلیل که وقتی زنده ماندن در قبال پرداخت شرافت و زندگی انسان‌های دیگر باشد به نظر من مرگ صدمبار شیرین‌تر از آن است. چنین مرگی پایان زندگی و پایان مبارزه در راه زندگی آزاد و شرافت‌مندانه نیست. بلکه سرآغازی است به‌خاطر مبارزه، به‌خاطر دیگران.

برایتان می‌گویم و می‌گویم که:

دلم از مرگ بیزار است

که مرگ اهرمن خو آدمی خوار است

ولی آندم که زاندوهان روان، زندگی تار است

ولی آندم که نیکی و بدی را گاه پیکار است.

همان بایسته آزادی این است

لابد برایتان سؤال پیش خواهد آمد که باشد وقتی تو مردی خوب و بد زندگی برای تو چه ارزشی دارد؟ بله آقایان. فرق میان انسان بودن و اهریمن بودن و دژخیم صفت بودن در همین نحوه تفکر است. زیرا انسان به مفهوم واقعی در مرگ و زندگی به حیات مردم مسئول است. در صورتی که اهریمن بودن هم در برابر وجدان بشریت مسئول است. شخص پلید و اهریمن خود حاضر است به خاطر یک لحظه زندگی ننگین خود، دنیایی را به نیستی بکشانند.

آری آقایان فرق میان ما و شما هم در همین است. شما حاضرید به خاطر حفظ منافع موجودتان میلیون‌ها نفر انسان را در یک لحظه در کوره‌های آدم سوزی زیر شکنجه به وسیله‌ی ترور و یا در زیر باران گلوله و چرخ‌های توپ و تانک نابود سازید. اما ما با ایثار قلب‌های خونین‌مان پرچم ظفرنمون و رهائی‌بخش مبارزه را گلگون نموده، الهام خواهیم بخشید. و این پرچم را دست به دست به دستان پرتوان و سازنده‌ی پولادین نسل نوین فردا خواهیم سپرد تا در موج و پرتو درخشان آرمان‌های‌مان زندگی عادلانه و طراز نوین ساخته شود. این پرچم را به دست زحمتکشان خواهیم سپرد تا نشانه‌ای از اعتماد و عشق مقدس ما نسبت به آنها باشد. من در این لحظات حساس مرگ را انتخاب می‌نمایم چرا که می‌دانم با چند قطره خونم زندگی را اندکی روشن‌تر و با صفاتر و با جلاتر خواهم نمود. بارها از من سؤال شده که منظور تو از اعمال و رفتاری که انجام داده‌ای چه بود؟ پاسخ می‌دهم - من به خاطر ایجاد یک سازمان انقلابی فعالیت و تلاش کرده‌ام. زیرا همانطور که منطق و تجربیات تاریخی و مبارزات ملت ما ثابت کرده است، هیچ مبارزه‌ای نمی‌تواند به پیروزی برسد مگر با داشتن تشکیلات محکم، منضبط و انقلابی. وجود یا عدم وجود چنین تشکیلات انقلابی در حد خود تعیین‌کننده‌ی پیروزی یا شکست نهضت‌های انقلابی در کشورهایی چون ماست. هدف من از این همه فعالیت به خاطر ایجاد سازمانی وسیع و انقلابی با انضباطی سخت و آهنین در سراسر ایران بوده. آنچنان سازمانی که از فعال‌ترین، آگاه‌ترین و مومن‌ترین افراد به وجود آمده و اداره شود. تا روزی که در کشور ما چنین سازمانی به وجود نیامده و نیاید، امکان هر نوع مبارزه‌ای میسر نخواهد بود. با این توضیحات درست است که من در این مسیر موفق نشده‌ام، ولی عدم موفقیت من یا هر کس دیگر در این راه نمی‌تواند نافی قوانین انقلاب باشد. من در نظر داشتم با تکثیر آثار مارکسیستی لنینیستی اولین قدم را به خاطر ایجاد چنین سازمانی بردارم، زیرا در طی تجربیات متعدد دریافته‌ام تا مبارزین ما به مارکسیسم لنینیسم، یعنی چکیده‌ی تجربیات و منطق

علمی توده‌های زحمتکشان در کوران مبارزات اجتماعی و در مبارزه علیه ستمگران دست نیابند در موقعیت کنونی که امپریالیسم با انبانی از تجربیات و فتنه‌گری‌های ضد انقلابی آکنده است و از بذل و بخشش تجربیات فوق‌الذکر به کلیه‌ی ارتجاعیون جهان هیچگونه دریغی ندارد، مبارزین ما نمی‌توانند قدمی ثابت و استوار در مسیر انقلاب و آزادی مردم ایران بردارند. لذا وظیفه‌ی کلیه‌ی روشنفکران انقلابی ایران است که به‌خاطر مبارزه با هرگونه کجروی و تکروی و تفهیم لزوم ایجاد سازمانی مارکسیستی لنینیستی با خصلت انقلابی هر چه بیشتر و بیشتر در اشاعه‌ی فراگیری قوانین عام دانش مارکسیست-لنینیست بکوشند. تا بدین‌وسیله به تجربیات خلق ما در امر مبارزه افزوده گردد. این تنها وظیفه‌ی کنونی ما و هم‌زمان فداکار انقلابی ما است که بایستی آن‌را دنبال کنیم. تا زمانی که یک سازمان انقلابی به‌وجود نیامده است، مطالعه در امر مبارزه و شکست‌های پی در پی خلق‌های ما وظیفه‌ی مهمی شمرده می‌شود. ما می‌بایستی ماهیت مبارزه و علت آن‌را شناخته، راهش را به‌درستی فراگیریم. این هدف مبرم و ضروری برابر زمان فعلی ما است. در تاریخ مبارزات ملی مراحل مختلفی وجود دارد که اذهان عموم را متوجه خویش می‌کند و افراد به‌زودی در می‌یابند که هیچ مبارزه‌ای به پیروزی نهائی نمی‌رسد مگر با عبور از مراحل که ذکر خواهند شد:

در آغاز مبارزات هر ملتی فقط به این خاطر که روشنفکران پیشرو و مترقی نخستین کسانی هستند که قادرند تضادها و نمودهای گوناگون جهات مبارزه را دریابند، ابتکار نبرد علیه ستمگران را به‌عهده می‌گیرند و پس از مدتی در این کشاکش به علت نداشتن پایگاه طبقاتی و نقص بینش انقلابی و عدم پیشرفت سریع کار انقلابی، به ناچار تسلیم‌طلبی، یأس، رخوت و رفرمیسم آنان را در پنجه پر قدرت خود می‌گیرد. پس از طی این مرحله به دلیل آنکه اکثریت روشنفکران زمینه‌ی مبارزات را مساعد می‌بینند و به علت داشتن سری پرشور عواطف پاک و غلیان انقلابی و ناشکیبائی به‌خاطر یکسره نمودن امر مبارزه و رسیدن به پیروزی، ماجراجویی و چپ روی خصلت مشخصه و طبیعت کلی این مرحله تاریخی می‌گردد. زیرا روشنفکران قشری از طبقه‌ی بورژوا هستند و با خصائل طبقاتی خاص خود کم‌حوصله، کم‌ثبات و احساساتی و گاهی هر دو. یا هرکول مآب می‌باشند، و همه‌ی اینها به انضمام عدم اتکاء به نیروی توده‌ها او را مستقیماً به سوی ماجراجوئی سوق می‌دهد و خواه و ناخواه این مرحله‌ی تاریخی قسمتی از مبارزه‌ی هر ملت را اشباع می‌کند و زمانی که انقلاب محدود‌های تکاملی خود را طی نموده و به عنوان سلاحی

نیرومند به دست توده‌ها افتاد در عین حال که سیل قربانی را می‌دهد، بدون ترس و وا همه و بدون تردید، بسیار صبور و پرتوان و نیز با سرعت کامل با درایت و منطق صحیح و درست یعنی با بینشی عملاً مارکسیستی امر مبارزاتی خویش را به پیروزی نهائی می‌رساند. خصلت مشخصه‌ی آغاز چنین دوران همانا نهراسیدن از قربانی است که خوشبختانه خلق زحمتکش بپاخاسته‌ی ما به چنین دورانی گام نهاده و با شکیبائی به دنیا نشان داده و می‌دهد که انقلاب ملی و رهائی‌بخش را طالب است. و در پیش این رستاخیز عظیم عادلانه آماده است که هزاران تن از نیروهای جوان خودش را قربانی کسب آزادی نماید.

امپریالیسم و کلیه‌ی مرتجعین باید آگاه باشند، ملت ما تا بدان مرحله تاریخ گام نهاده و پیش رفته که می‌تواند شیور عزای دنیای کهن را به صدا درآورد و با سیل خون مقدس خود لکه‌ی ننگ چنین عفریتی را از دامن هستی پاک نماید. خلق ستم‌دیده‌ی ما از شکست‌های موقتی نمی‌هراسد، بنابراین پیروز است. دشمنان مردم باید بدانند آنچه ملت بزرگ ما و نیروهای پیشروی آنرا به مبارزه کشانده است، فیلم سینمایی یا یک هوس آنی نیست. زیرا اگر درست است که "مبارزه امری ذاتی هر پدیده است"؛ مبارزه‌ی ملت ایران و مبارزین ایران نیز از درون و بطن جامعه‌ی ننگین طبقاتی آکنده از تضادهای اجتناب‌ناپذیر رشد نموده و هیچ نیرو و منطقی قادر نیست تضادها و معضلات موجود در جامعه را نفی کند و یا نادیده انگارد. دشمنان مردم باید بدانند که هیچ ملتی در اثر تحریک و یا تحریص این و آن نیست که به مبارزه کشیده می‌شود و فیلم سینمایی مبارزه‌ی رهایی‌بخش نمی‌آفریند. آرزوی داشتن یک مقام بالاتر هم انسان را به مبارزه انقلابی نمی‌کشاند. بلکه نابرابری‌ها، ستم‌ها، استثمار کمرشکن انسان از انسان و تضادها است که شعله‌های انقلاب را در گرماگرم کوره‌ی اجتماعی می‌دمد و شعله‌های پاک و مقدس همین آرمان‌ها است که کاخ ستم‌اهریمنان و عمال بیگانه پرست و سودجو را به خاک تبدیل می‌نماید. این مردم نیستند که آلت دست و ملعبه‌ی این و آن‌اند. بلکه این زعمای قوم حاکم‌اند که همچون عروسک بازیچه‌ی دست امپریالیسم و سرجنبانان آن هستند. این دستگاه ارتجاعی است که هر صفتی را لایق خود و اربابانش می‌بیند، بار مردم شریف و آزاده‌ی ایران می‌کند. هر عمل ننگین خود را به حساب خلق‌های ایرانی می‌گذارد. هیأت حاکمه‌ی ایران باید بداند و آگاه باشد که خلق مبارز ایران در طول تاریخ و طی مبارزات افتخارآمیز خود چگونه حکومت‌های خودسر و مستبد را گوشمالی داده است. این همان مردم‌اند که آغا محمد خان‌ها، ناصرالدین شاه‌ها، مظفرالدین شاه‌ها، نادرها و

هزاران گردن کلفت دیگر را گوشمالی داده، از صحنه گیتی بر انداخته‌اند. این همان مردم‌اند که ارانی‌ها، روزبه‌ها، مبشری‌ها، کوچک شوشتری‌ها و هزاران چهره‌ی درخشان و قهرمان را به‌خاطر بارور نمودن نهال آزادی و ساختمان نظام نوین پرورش داده است و این چهره‌های انسانی و حماسه‌آمیز همانند خورشیدهایی هستند بر قله‌ی افتخارات مبارزه‌ی انقلابی ایران که با انوار ظلمت شکاف‌شان الهام بخش مبارزان خستگی‌ناپذیر کشور ما ایران‌اند. اینان قله‌های رفیعی هستند در افق خونین انقلاب ایران که چهره‌های مغرور و آرمان‌های گرمی‌شان، نیروبخش مبارزات و نبردهای عادلانه‌ی خلق‌های این سرزمین می‌باشند. این مردم همان مردمی هستند که از خونشان جوی‌های خون‌سیر تیر و پانزده خرداد ۴۲ جاری شد. این مردم همان مردمی هستند که اخیراً بهترین و با ارزش‌ترین فرزندان‌شان دلیرانه در واقعه‌ی انقلابی سیاهکل جلوی رگبار مسلسل قرار گرفتند و با لبخند پیروزی، مرگ شرافت‌مندانه را پذیرا شدند، چرا که نمی‌توانستند زنده باشند و خلق و مردم خویش را در چنگال بیگانگان گرفتار ببینند.

هیأت حاکمه‌ی ایران باید از دیدن این همه قدرت، این همه استقامت و پایمردی و شهامت که در برگ برگ تاریخ مبارزات خلق‌های ما می‌درخشد بر خود بلرزد و عمر پوشالی‌اش را به‌سر آمده بداند، چرا که هر عقل سلیمی با دیدن این همه شکوه و شهامت انقلابی و پیروزی ناچار از تصدیق است. هیأت حاکمه‌ی ایران چه فکر می‌کند؟ خیال می‌کند با چیدن برگی از درخت می‌تواند ریشه‌ی آن‌را بخشکاند؟ آیا به مصداق شعر:

"هرشب ستاره‌ای بزمین می‌کشند و باز

این آسمان غم‌زده غرق ستاره‌هاست"

می‌توانند با به زمین کشیدن چند ستاره‌ی درخشان از آسمان گسترده‌ی مبارزات ملت ایران این گنبد لایتناهی را خالی نماید؟ آیا خیال می‌کند که با برداشتن چند قطره از اقیانوس بی‌کران ملت می‌تواند آن‌را بخشکاند؟ پیداست که چنین تصوراتی آن اندازه باطل است که خیالات مرغ بیچاره و زبون همچون بوتیمار. آری آسمان انقلاب ایران از ستاره خالی نخواهد شد. چرا که به عظمت گیتی و به شکوه دنیا است. در خاتمه چون خود را سربازی از لشکر عظیم زحمتکشان ایرانی می‌دانم، درود رنجبران و زحمتکشان ستم‌دیده‌ی ایران را نثار کلیه‌ی روشنفکران انقلابی ایران نموده، همبستگی، اتحاد و پیروزی‌شان را در امر عظیم انقلاب بیش از پیش آرزو می‌نمایم. درود به روان پاک

و با عظمت دلیران ایران. روزبه و کلیه افسران شهید توده‌ای. درود به روان پاک شهدای وقایع انقلابی اخیر ایران، سیاهکل و پس از آن درود شادمانه ما به مادران قهرمانی که چنین دلاورانی را در دامان پر مهر خود پروراندند، و درود نهائی و سلام گرم‌مان به تمام آنهایی که تا آخر به راه پر افتخار خویش یعنی مبارزه‌ی انقلابی و رهائی‌بخش وفادار مانده و در پیشرفت‌اش جانانه گام برمی‌دارند.

به امید روز بهی

هوشنگ تره گل



رفیق حسین کریمی



رفیق همایون کتیرانی



رفیق ناصر کریمی



رفیق هوشنگ ترکول



رفیق ناصر مدنی

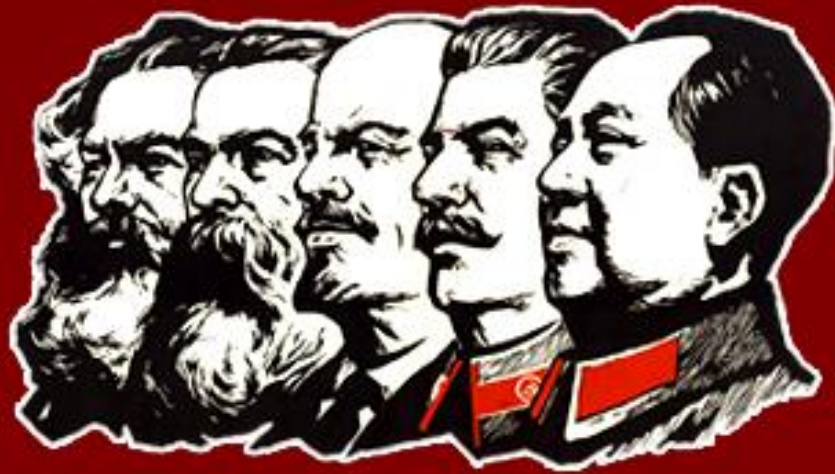


رفیق بهرام طاهرزاده

اسامی جانباختگان و زندانیان گروه "جاوید آرمان خلق":

۱. همایون کتیرایی: دانشجوی دانشکده‌ی ادبیات تبریز- در زیر شکنجه جان باخت
۲. هوشنگ تره گل: کارگر آرایشگر (سلمانی)- اعدام
۳. بهرام طاهرزاده: دانشجوی سابق و سپاهی دانش- اعدام
۴. ناصر کریمی: کارگر فنی شرکت نورد اهواز- اعدام
۵. ناصر مدنی: دانش آموز سال ششم دبیرستان- اعدام

۶. حسین کریمی: در جریان مبارزه در سال ۱۳۴۹ جان باخت.
 ۷. محمدحسن دست‌پرورده- دانش‌آموز سال ششم ریاضی- حبس ابد با اعمال شاقه
 ۸. محمد حقیقت: دانشجوی دانشکده ادبیات تبریز- ۱۰ سال زندان
 ۹. عبدالله جاویدی: دانشجوی دانشکده ادبیات تبریز- ۵ سال زندان
 ۱۰. خیرالله سلیمی: کارمند اداره آموزش و پرورش- ۳ سال زندان
- احکام اعدام ۵ نفر ردیف اول در ۱۷ مهرماه ۱۳۵۰ اجرا شد.



انقلاب و نه چیزی کمتر!

